

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

داکتر محمد کریم فارغی- استرالیا
۱۵ جنوری ۲۰۲۲



داکتر محمد کریم فارغی

افغانستان در مسیر تاریخ

قسمت ۳

طالبان دیگر آن فرشته های صلح نبودند، صفات مردانگی، مظلوم پروری، عدالت و صداقت در آنها به قدرت خواهی، خود خواهی ها و سمت و تبار گرایی مبدل شده بود، فساد اخلاقی و سوء استفاده از موقف آهسته آهسته به بیرون از حلقات مرموز تشکیلاتی شان درز کرده بود. من از تجاوز گروهی به یک خانم و مجالس بچه بازی شان به طور موثق واقف بودم.

در محفل مشاعره گل نارنج که من حیث یک رسم فرهنگی قدیمی در جلال آباد دایر می گردید، در صحن حویلی ریاست اطلاعات و فرهنگ اشتراک داشتم، تقریباً تمام مقامات و نظامیان بلند رتبه در آن اشتراک داشتند، ملا عبدالسلام مشهور به ملا راکتی یکی از قومندانان سابق مجاهدین که با طالب ها یکجا شده بود و از موقف خاصی در بین طالبان در جلال آباد برخوردار بود، چند چوکی آنطرف تر از من نشسته بود. روی سنج مسئولین ریاست اطلاعات این طرف و آنطرف می رفتند و ترانه های بدون ساز از آمپلی فایر های بزرگ در حال پخش شدن بود. مترافق با آغاز پروگرام، مولوی کبیر رئیس زون شرق و معاون ملا عمر وارد مجلس شد، همه ایستادند و او با اشاره دست همه را به نشستن دعوت کرد و با حاضران در صف اول به دست دادن آغاز کرد، ما همه ایستادم و با او دست دادیم به جز ملا راکتی که نه تنها از جایش بلند نشد بلکه با بی میلی در حالی که رویش را آنطرف گرفته بود دستش را به طرف مولوی کبیر دراز کرد. همه متوجه این پیشامد گردیدند و شاید برای عده ای خارج از توقع نبود ولی برای من نهایت مهم تلقی گردید. به هر حال مجلس با تلاوت قرآن کریم آغاز گردید و مسؤول پروگرام چند بیت شعر استقبالیه خواند و شاعران یکی بعد دیگری اشعار شان را انشاد کردند.

پس از ختم مجلس و صرف عصریه به هتل باز گشتم و پس از نماز شام به امامت آمر هتل که گفتم خواهر زاده مولوی کبیر و جوان ۲۵ یا ۲۶ ساله بود، به مصافحه او رفتم و ضمن گشت و گذار در حویلی هتل طبق معمول و یاد

آوری چند لغت جدید انگلیسی و محاوره مختصر با او، از او در مورد آنچه از ملا راکتی دیده بودم توضیحات خواستم. او با سادگی موضوعاتی را که از مامایش می شنید با من شریک می کرد. او دلیل سردی روابط آندو را در عملیات اخیر طالبان در جبل السراج به رهبری مولوی کبیر در حالی که ملا راکتی قومندان یکی از استقامت ها بود، دانست. او علاوه کرد در جریان عملیات سنگین تهاجمی طالبان بالای قوت های جبهه شمال که بیشتر از یک هفته دوام کرد، به مولوی کبیر مسئول عملیات از جانب ملا عمر (مشر ملا صاحب) دستور عقب نشینی داده شد. او بلافاصله به قوت های زیر امرش دستور عقب نشینی داد ولی ملا راکتی از او اطاعت نکرد و ادعا کرد که او در وضعیت مساعد در حال پیشروی است و چیزی باقی نمانده است که مواضع دشمن را تسخیر کند. مولوی کبیر به او تأکیداً دستور عقب نشینی می دهد و تهدید می کند که اگر عقب نشینی نکند امر نابودی اش را به قدمه نزدیک او خواهد داد. او ناگزیر عقب نشینی می کند ولی با الفاظ رکیک مولوی کبیر را ترسو و بزدل خطاب می کند. این درگیری لفظی را عده ای از قومندانان که در آن جنگ شامل بودند از نزدیک شاهد بودند ولی مولوی کبیر برایشان توضیح می دهد که امر عقب نشینی به وسیله خود مشر ملا صاحب در مخابره برایش مواصلت کرده بود و او چاره ای به جز اطاعت نداشته است. قابل یاد آوریست که مولوی کبیر از ولایت پکتیا بود و ملا راکتی از کتواز ..

این اختلافات درونی بین طالب ها شامل مراحل پیشرفته تر گردید تا آنجا که یکپارچگی و تجانس در آرمان ها و فعالیت های شان را به کندی کشانیده بود. سوالات زیادی ذهنیت های قومندان ها و مسئولین سطح متوسط را به خود مشغول نگه می داشت چنانچه به گفته ملا صمد رئیس صحت عامه ولایت فراه که یک واکسیناتور و شاگردم بود، در سفرم به آن ولایت برایم اظهار داشته بود؛ ما بیشتر از دو هفته اکمالات برای جنگ اجازه نداریم و در هر عملیات اگر تا دو هفته موفق نشویم برای ما دستور عقب نشینی می دهند، حتی گاهی اگر در وضعیت مساعد هم باشیم ...

تعدادی از طالبان را افراد وطنی و با احساسات سالم یافته بودم که از دسائس و زد و بند های رهبری شان اطلاع چندانی نداشتند و فکر می کردند در راه عقیده و مصالح کشور شان قدم می بردارند، حالان که در حقیقت چنان نبود و آنها در اشتباه بودند

به یاد دارم که از یک مسافرت طولانی ام به مزار شریف، شبرعان، اندخوی و فاریاب باز گشته بودم و نهایت خسته گردیده بودم، اوضاع را خیلی پیچیده و آبدن تغییرات می یافتم، با خود می اندیشیدم اگر وضعیت پیچیده تر گردد و من قادر به عبور از طورخم نگردم، به فامیل و کودکانم که مدت مسافرت را یادداشت می کردند و روز برگشتم را بی صبرانه به دم دروازه کوچه می نشستند، چگونه اطمینان بدهم که برایم حادثه ای واقع نخواهد شد؟ شب در رستوران هتل بودم که عبدالظاهر منیجر رستوران که اصلاً بچه کابل و از مراد خانی و زمانی در رستوران خیبر گارسون بود با رادیوی ترانزیستوری اش که به گوش چسبانده بود، با لبخند به طرفم آمد و آهسته برایم گفت؛ داکتر جان مثلیکه گلم شان جمع شده است ... پرسیدم چه شنیده ای؟ گفت از یک طرف واقعه انفجارات نیویارک و اینک سوء قصد بالای احمد شاه مسعود

باقی دارد...